

Islamic Knowledge and Insight

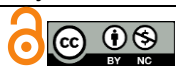
An Analysis of Saadi's Approach in His Reception of the Wisdoms of Nahj al-Balāgha

1. Reyhaneh Reyhani: Ph.D. Student, Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran
2. Seyed Mohammad Mehdi Jafari*: Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. (Email: jafarismm@gmail.com)
3. Nadeali Ashouri Talooki: Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran
4. Mohsen Fahim: Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

Abstract

The primary aim of this study is to compare the themes and expressions found in Nahj al-Balāgha with those in the works of Saadi and to examine his approach in receiving and integrating these teachings. This research has been conducted using a descriptive-analytical method and relies on library-based sources. The findings indicate that Saadi, particularly in his literary corpus, has extensively utilized the ethical, social, and philosophical concepts of Nahj al-Balāgha, and these influences are clearly observable in both his poetry and prose. These results underscore the intellectual significance and formative role of Nahj al-Balāgha in shaping Saadi's literary and social thought and can contribute meaningfully to both religious literary studies and Persian literary scholarship. Given the profound influence of Islamic teachings on Persian literature—especially in the works of Saadi—the relevance of this subject becomes all the more evident. Saadi stands out among literary figures for the notable extent of his influence from Nahj al-Balāgha, to the point that one might argue that after the Holy Qur'an, Nahj al-Balāgha serves as the most significant contentual and thematic model for his thought. The study demonstrates that Saadi frequently draws upon the aphorisms, epistles, and sermons of Imam 'Alī (peace be upon him) contained in Nahj al-Balāgha, a factor that has enriched the substance of his discourse. Saadi's reception is predominantly direct, and it appears that one of the key reasons for the enduring appeal of his works among the people lies in their contentual richness grounded in the wisdom and discourse of Imam 'Alī in Nahj al-Balāgha.

Keywords: Saadi, Nahj al-Balāgha, literature.



How to cite: Reyhani, R., Jafari, S. M. M., Ashouri Talooki, N., & Fahim, M. (2025). An Analysis of Saadi's Approach in His Reception of the Wisdoms of Nahj al-Balāgha. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(3), 1-48.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 18 March 2025

Revise Date: 09 July 2025

Accept Date: 17 July 2025

Publish Date: 23 August 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

تحلیل رویکرد سعدی در تاثیرپذیری از حکمت‌های نهج البلاغه

۱. ریحانه ریحانی: دانشجوی دکتری، گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
۲. سید محمد مهدی جعفری*: گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (پست الکترونیک: jafarismm@gmail.com)
۳. نادعلی عاشوری تلویکی: گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
۴. محسن فهیم: گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

چکیده

هدف اصلی این پژوهش مقایسه مضامین و تعبیرات نهج البلاغه در آثار سعدی و بررسی رویکرد او در تاثیرپذیری از این آموزه‌ها است. این تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که سعدی به ویژه در آثار خود از مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و فلسفی نهج البلاغه به نحو چشمگیری استفاده کرده و این تاثیرات در نظم و نثر او به وضوح قابل مشاهده است. این یافته‌ها بر اهمیت و نقش فکری نهج البلاغه در شکل‌گیری تفکر ادبی و اجتماعی سعدی تاکید کرده و می‌تواند به ادبیات دین پژوهی و مطالعات ادبی کمک شایانی نماید. با توجه به تاثیر عمیق معارف اسلامی بر ادبیات فارسی، به ویژه آثار سعدی، اهمیت این موضوع به وضوح نمایان است. سعدی از جمله ادیبانی است که میزان تاثیرپذیری از نهج البلاغه قابل تأمل بوده و به گونه‌ای می‌توان گفت که بعد از قرآن کریم، نهج البلاغه مهم‌ترین الگوی محتوایی و مضمونی اندیشه وی است. این پژوهش نشان می‌دهد که سعدی در آثار خود از کلمات قصار، نامه‌ها و خطبه‌های امیرالمومنین علی (ع) در نهج البلاغه بهره‌برداری زیادی کرده و این موضوع غنای محتوای کلام او را افزایش داده است. تاثیرپذیری سعدی معمولاً از نوع مستقیم بوده و به نظر می‌رسد که یکی از دلایل جذابیت آثار او نزد مردم، غنای محتوایی آن بر پایه حکمت‌ها و کلام امیرالمومنین در نهج البلاغه است.

کلیدواژگان: سعدی، نهج البلاغه، ادبیات.

شیوه استناددهی: ریحانی، ریحانه، جعفری، سید محمد مهدی، عاشوری تلویکی، نادعلی، و فهیم، محسن. (۱۴۰۴). تحلیل رویکرد سعدی در تاثیرپذیری از حکمت‌های نهج البلاغه معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۳)، ۱-۴۸.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۸ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۸ تیر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۶ تیر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۴

مقدمه

ادبیات فارسی به عنوان یکی از گنجینه‌های فرهنگی و هنری ایران، همواره تحت تأثیر عمیق آموزه‌های دینی و فلسفی قرار داشته است. در این میان، سعدی، یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان زبان فارسی، با آثارش به‌ویژه در زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی، تأثیرات عمیقی بر فرهنگ و ادبیات ایران گذاشته است. سعدی نه تنها به عنوان یک شاعر و نثرنویس برجسته شناخته می‌شود، بلکه به عنوان یک اندیشمند دینی نیز در طول تاریخ مورد توجه قرار داشته است. نهج البلاغه، کتابی که شامل سخنان حکیمانه، خطبه‌ها و نامه‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، به عنوان یکی از غنی‌ترین ذخایر ادبی و معنوی اسلام شناخته می‌شود. این اثر، به دلیل معانی عمیق و مضامین ناب خود، راهی به تأملات فکری و کلامی را فراروی مسلمانان باز کرده است. به‌ویژه، بلاغت و فصاحت کلام علی (ع) در نهج البلاغه به عنوان الگوهایی دیگر از ادب و اخلاق در آثار نویسندگان و شاعران بعدی، به ویژه سعدی، تأثیرگذار بوده است. پژوهش حاضر بر آن است تا رویکرد سعدی در تأثیرپذیری از آموزه‌های نهج البلاغه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. در این تحقیق، ابتدا به شناسایی مضامین و آموزه‌های کلیدی نهج البلاغه پرداخته می‌شود و سپس تأثیر این مفاهیم بر آثار سعدی، از جمله گلستان و بوستان، به طور تفصیلی بررسی می‌گردد. انتظار می‌رود این پژوهش نه تنها به درک عمیق‌تری از ارتباطات بین ادبیات و دین در فرهنگ ایران کمک کند، بلکه جنبه‌های جدیدی از تأثیرگذاری متقابل میان شاعران و متفکران اسلامی را نمایان سازد. در نهایت، این پژوهش بر این نکته تأکید خواهد کرد که نهج البلاغه به عنوان یک منبع ارزشمند، نه تنها بر سعدی، بلکه بر کل ادبیات فارسی تأثیری عمیق و پایدار داشته است و می‌تواند به عنوان الگویی برای آینده‌پژوهی در زمینه دین‌پژوهی و ادبیات اسلامی مدنظر قرار گیرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُلْغِي مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ

سپاس خدایی را که سخنوران از ستودنش درمانده هستند و حسابگران از شمردن نعمتهایش ناتوان و تلاشگران از ادای حقش درمانده اند، خشنودی خداوند به ویژه بر روح پاک و پویای سید رضی، سخن‌شناس بزرگ و گوینده برجسته، نازل می‌شود. او با هنری شایسته، سخنان امام علی (ع) را گردآوری کرده است و هر ستایشی که در این زمینه به او نسبت داده شود، شایسته و بایسته خواهد بود.

سید رضی در توصیف و ستایش سخنان امام علی (ع)، ایشان را به عنوان امیرالمؤمنین و منبعی سرشار از فصاحت و بلاغت معرفی می‌کند. از نظر وی، امام علی (ع) نه تنها غنای زبانی و بلاغتی خاص دارد، بلکه به عنوان زادگاه معانی عمیق بلاغت و فصاحت شناخته می‌شود. اسرار نهفته بلاغت در کلمات ایشان به وضوح نمایان است و قوانینی که از کلام وی استخراج شده‌اند، تأثیر عمیقی بر ادبیات و بلاغت فارسی گذاشته‌اند. سید رضی به این نکته اشاره می‌کند که هر گوینده‌ای در عرصه بلاغت، خود را تحت تأثیر سخنان امام علی (ع) می‌یابد و هر واعظ و سخن‌پردازی که در پی گسترش علم و معرفت است، از کلام ایشان الهام می‌گیرد. در عین حال، گروهی از افراد به دلیل عدم درک صحیح از عمق و معنای کلام امام علی (ع) به او نرسیده‌اند و از وسعت دانش او عقب مانده‌اند. این عقب‌ماندگی ناشی از عدم توانایی در شناسایی نشانه‌هایی از دانش الهی و عطر کلام نبوی در سخنان ایشان وجود دارد.

به نظر می‌رسد هیچ یک از شاعران و ادیبان بزرگ بر ملت فارسی‌زبان، به اندازه سعدی تأثیرگذار نبوده‌اند. سعدی نه تنها بر روح و ادبیات این ملت تأثیر گذاشته، بلکه به عنوان یک منبع ذوق و تفکر، تسلط عمیقی بر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی دارد. پس از ظهور آثار سعدی در قالب نظم و نثر، هیچ یک از شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان نتوانسته‌اند بدون تأثیرپذیری از شیوه و سبک او آثار خود را خلق کنند و در واقع، ایجاد یک سبک مستقل جدید در ادبیات فارسی، تحت تأثیر و سیاق سعدی ممکن بوده است.

(Daneshpajouh & Alireza Mokhtarpour, 2009;)

(Hassanli, 2010).

با این حال اغلب نویسندگان، ادیبان و شاعران مضامینی از گفته‌های امام علی (ع) را در آثار خود تضمین نموده و یا استقبال کرده اند، در این میان شیخ سعدی که خود معلم اخلاق و تربیت است، فصاحت و بلاغت را به اعلای درجات آن رسانده است، یکی از تأثیر پذیرترین افراد است، مضامین بلند و معانی عمیق کلام مولا علی علیه اسلام را با تمام وجود خود درک کرده و با شور و ذوق کم نظیر و به وفور در آثار خود از آن بهره جسته است، بررسی کلمات قصار، نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه در آثار سعدی می‌تواند بیانگر این همه اثر گذاری باشد. هر کسی که با نهج البلاغه آشنا شد محکوم به اعجاب کس را چه زور و زهره که وصف علی کند؟

زورآزمای قلعه خیبر که بند او

مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود

شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود

دیاچه مروت و سلطان معرفت

فردا که هر کسی به شفیع زنده دست

یا رب، به نسل طاهر اولاد فاطمه

دل‌های خسته را به کرم مرهمی فرست

است و آن را تحسین خواهد کرد، بزرگی و اهمیت نهج البلاغه آن در دلش بیشتر از قبل شده و زبان به حمد و ستایش باز کرده و مدح می‌کند. استاد سخن سعدی نیز از قافله مدهوشان جام نهج البلاغه جا نمانده و در آثار خود، مهر فراوانی که از امیرمومنان به دل داشته را بیان کرده است. ابیات زیر بخشی از یک قصیده است که، نمونه محبت سرشار سعدی به امیر المؤمنین را نشان می‌دهد، سعدی شیرازی در این قصیده را با مطلع «شکر و سپاس و منت و عزت خدای را» آغاز می‌نماید و هنگامی که به وصف علی (ع) می‌رسد، زبان را از توصیف او قاصر دانسته، چرا که خداوند او را هل اتی خوانده است:

جبار در مناقب او گفته: «هل اتی»

در یکدگر شکست به بازوی لافتی

تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا

جان‌بخش در نماز و جهانسوز در وغا

لشکرکش فتوت و سردار اتقیا

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

یا رب، به خون پاک شهیدان کربلا

ای نام اعظمت در گنجینه شفا^۱

^۱. کلیات سعدی، قصاید فارسی، ص ۷۰۲

نهج البلاغه، بدون تردید، پس از قرآن کریم، یکی از گرانبه‌ترین و ارزشمندترین میراث‌های فرهنگی اسلام محسوب می‌شود. این مجموعه، راهنمایی جامع برای هدایت فرد و جامعه فراهم می‌آورد و شامل نازل‌ترین و عالی‌ترین آموزه‌های انسانی است که پس از پیامبر اکرم (ص)، به بزرگ‌ترین انسان‌ها تعلق دارند. نهج البلاغه، به عنوان منبعی برای شفای دردمندی‌های روحی بشریت، راز هدایت اجتماعی و سیاسی را در خود نهفته دارد و به منزله منشوری برای انسان‌سازی و دریچه‌ای به نور و مسیری از دنیا به آخرت است. این اثر، الگویی برای مبارزه با ستم و بیدادگری، همچنین نشریه‌ای برای مقابله با جهل، جمود و تفکر خشک به شمار می‌آید. علاوه بر این، نهج البلاغه به برپایی حدود الهی و تحقق ارزش‌های آرمانی کمک می‌کند و صحیفه‌ای است که به ساختن افراد و جوامع پرداخته و به عنوان آموزگار کفرستیزی و فقرستیزی عمل می‌کند. این اثر نه تنها راه روشنی برای کمالات انسانی پیش رو قرار می‌دهد بلکه به عنوان چشمه‌ای از نور و هدایت نیز به شمار می‌آید. نهج البلاغه می‌تواند پاسخگوی خلأهای عمیق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشد و راهکارهایی برای حل مسائل و چالش‌های متنوع مسلمانان و جوامع در دوره‌هایی که تحت سلطه شرک قرار دارند، ارائه دهد.

نهج البلاغه گنجینه بزرگی از حکمت و دانش است که برای همیشه می‌تواند بشریت را راهنما و رهگشا باشد. علوم مرهون وجود نهج البلاغه اند، یکی از والاترین کتب در عرصه ادبیات و علوم مربوطه نهج البلاغه است، فنون بلاغت، سخنوری، وعظ و خطابه با نهج البلاغه به بلوغ رسیده و کامل شده است. در علوم فلسفه و حکمت نهج البلاغه مرجعی بزرگ و بی‌بدیل و بدون هیچ گونه خبط و خطایی است. حکمت و فلسفه فیلسوفان با این کتاب به اوج کمال و تعالی خود رسیده است. نهج البلاغه کتابی شگفت است که هر کس را مبهوت و مقهور و مرید خود می‌سازد و در صحت انتساب آن به علی علیه السلام هیچ شک و تردیدی نیست.

رابطه ی نهج البلاغه و قرآن آمده است که نهج البلاغه به حق اخ القرآن است و در تمام متن آن روح قرآن کریم متجلی است. صورت

شناسی نهج البلاغه و جلوه های شگفت و هندسه ی بی مانند و زیبایی افسون کننده و ساختار سحر کننده اش آنچنان است که امیر بیان علی علیه السلام الفاظ و عبارات و صنایع ادبی و اشارات را به گونه‌ای به کار گرفته و سخن را به نهایت مقام خویش رسانده است که معارف و حقایق را در اوج فصاحت و بلاغت بیان فرموده است. و صورت و سیرت کلام باهم به اوج کمال رسانده است (Gholamhossein & Dr. Mohammad Hassan Mahdavi, 1985; Hashemi, 1999).

سعدی با آثار جاویدان خود که در مجموع به نام کلیات شناخته می‌شود، به عنوان انسانی اثر گذار در طول تاریخ شناخته می‌شود. آنچه که سعدی را به شأن و منزلت رسانده است فقط مهارت شعر و شاعری نیست، فصاحت و بلاغت به تنهایی عامل ماندگاری و این همه تأثیر گذاری نمی‌شود. کسی که افصح المتکلمین است، معلم اخلاق، معلم جامعه شناسی، دوستدار حق، عدالت خواه است و ویژگی‌های پر شمار دیگری نیز دارد، حتما منبع فیضی داشته است که به این حد از کمالات رسیده است (Dashti, 1998). از قراین و شواهد موجود در آثار سعدی برمی آید که، ارتباط بسیار زیادی بین سعدی و نهج البلاغه وجود داشته و کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام در طول زندگی سعدی تأثیر به سزایی داشته است، هر چند او به لحاظ مذهبی و اعتقادی شیعه به حساب نیاید، اما با هوش و شناخت بالای خود از دریای نهج البلاغه مرواریدهایی بزرگ و با ارزش را صید کرده است، این رساله می‌کوشد تا با بررسی در این خصوص به تحلیل دقیق تری از میزان اثر پذیری سعدی از نهج البلاغه برسد (Daneshpajouh & Alireza Mokhtarpour, 2009).

روش تحقیق

روش انجام این تحقیق از طریق بررسی و مطالعه کلیات سعدی اعم از نثر و نظم و تطبیق آن با سخنان امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه است و با روش بینامتنیت انجام گرفته است. بینامتنیت بر این اصل بنا شده است که هیچ اثری مستقل و خود ساخته مولف نیست بلکه از متون گذشته و از اندیشه‌های فرد بهره مند شده است و در این روش

الف) اثرپذیری واژگانی

مقصود، واژه‌هایی است که ریشه قرآنی و حدیثی دارند. به عبارت دیگر اگر قرآن و حدیث نبود، این واژگان در اشعار شاعران به کار نمی‌رفت. واژگانی مثل موسی، عیسی، آدم، نوح، فرعون، صبر، وادی ایمن، کوه طور، هدهد، یعقوب، بیت الاحزان، توبه نصوح، سحر بابل، غلمان، مقام محمود، یار غار و... که سعدی نمونه‌هایی از این دست فراوان دارد. مانند

مگر ز مصر به کنعان بشیر می‌آید^۱

تو با این مردم کوتاه نظر در چاه کنعانی^۲

چاه دروازه کنعان به پدر ننماید^۳

بوی پیراهنش از مصر به کنعان آید

پیمبر زادگی قدرش نیفزود

الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى؛ وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ^۴.

شگفتی ضد ارزش‌ها (اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی):

و درود خدا بر او، فرمود: در شگفتم از بخیل: به سوی فقری می‌شتابد که از آن می‌گریزد، و سرمایه‌ای را از دست می‌دهد که برای آن تلاش می‌کند. در دنیا چون تهیدستان زندگی می‌کند، اما در آخرت چون سرمایه داران محاکمه می‌شود.

رابطه یک متن با سایر متون را بررسی می‌کند. لذا داده‌های مورد نظر این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای جمع‌آوری و فیش‌برداری و مطالب مرتبط از آثار سعدی و هم‌چنین نهج البلاغه گردآوری شده است. سپس ضمن نقد و بررسی تحلیل اشعار سعدی از نهج البلاغه مورد مطابقت و مقایسه قرار گرفته، در آخر نیز نتیجه‌گیری انجام گرفته است.

یافته‌ها

نشان یوسف گم کرده می‌دهد یعقوب

ندانم باغ فردوس است یا بازار عطاران

روز گم گشتن فرزند مقادیر قضا

باش تا دست دهد دولت ایام وصال

چو کنعان را طبیعت بی‌هنر بود

نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصان یا آلاشی که ان‌الله لقوی عزیز و نه از طاعت مطیعان احدیت او را سودی یا آرایشی تعجب از این شش گروه:

وَقَالَ (عليه السلام): عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَ يُقَوِّتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عِيشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ؛ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَةً؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ

^۱. کلیات سعدی، غزلیات، شماره ۲۸۸، ص ۵۱۵

^۲. کلیات سعدی، غزلیات، شماره ۴۵۱، ص ۵۷۹

^۳. کلیات سعدی، مواعظ: قطعات، شماره ۱۲۳، ص ۷۰۷

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه ای بی ارزش، و فردا مرداری گندیده خواهد بود،
و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده‌ها را می‌نگرد و در وجود خدا تردید دارد،
و در شگفتم از آن کس که مردگان را می‌بیند و مرگ را از یاد برده است،

دارالفنا کرای مرمت نمی‌کند

و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می‌کند در حالی که پیدایش آغازین را می‌نگرد،
و در شگفتم از آن کس که خانه ناپود شدنی را آباد می‌کند، اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است.

بشتاب تا عمارت دارالبقا کنیم

در این بیت از غزلیات، سعدی با کلمات «دار البقا و دار الفنا» از طریقه شیوه تأثیرپذیری واژگانی اقدام به وامگیری این دو واژه کرده است، در وامگیری ساختار کلمه یا ترکیب تغییر نمی‌کند و از آنجا که شاعر واژه‌ها را اخذ کرده ولی در متن غایب و معنای آن تغییر کلی ایجاد کرده است، این تأثیرپذیری از نوع واژگانی است.

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست

و آن را که بر مراد جهان نیست دسترس

وَقَالَ (عليه السلام): الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ^۱.
و فرمود (ع): توانگری در غربت، وطن است و فقر در وطن، غربت است.

سعدی «گلستان باب سوم در فضیلت قناعت»:

هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت

در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت

حقوق دوستان (اخلاقی، اجتماعی):

وَقَالَ (عليه السلام): لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكَبَتِهِ وَ غَيْبَتِهِ وَ وَقَاتِهِ.
و درود خدا بر او، فرمود: دوست، دوست نیست مگر آن که حقوق دوست مشمار آن که در نعمت زند

دوست آن دامن که گیرد دست دوست

برادرش را در سه جایگاه نگهبان باشد: در روزگار گرفتاری، آن هنگام که حضور ندارد، و پس از مرگ.
سعدی در حکایت شانزدهم باب اول گلستان در سیرت پادشاهان شعر زیر را گفته است:

لاف یاری و برادر خواندگی

در پریشان حالی و درماندگی

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۶.

این مضمون سعدی کاملاً برگرفته از دو شرط از سه شرط دوست واقعی است گفته شده در حکمت ۱۳۴ است.
امام علیه السلام در حکمت ۱۳۴ نهج البلاغه نشان دوست واقعی را این طور بیان می کند:

دوست مشمار آنکه در نعمت زند

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

لاف یاری و برادرخواندگی

در پریشان حالی و درماندگی

وَقَالَ (عليه السلام): لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقاً حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ^۱.
سعدی «گلستان باب اول در سیرت پادشاهان»:

در همین معنا، شیخ سعدی فرموده است: «هر آن سری که داری با دوست در میان منه. چه دانی که وقتی دشمن گردد و هر گزند که توانی، به دشمن مرسان که باشد که وقتی دوست شود.

یک روز تو را دشمن خونی آید

باشد وقتی ز مهر در بگشاید

وَقَالَ (عليه السلام): أَحِبُّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا؛ وَابْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا^۲
سعدی «گلستان باب هشتم در آداب صحبت»:
و فرمود (ع): دوستت را به اندازه دوست بدار، شاید روزی خصم تو گردد و با دشمنت به اندازه دشمنی کن شاید روزی با تو دوست شود.

با دوست مورز مهر چندان، شاید

با دشمن خود، بیا و کین توز مباح

سعدی با شیوه اثر پذیری گزارشی، به صورت دقیق کلام امام را در سروده خویش به فارسی ترجمه کرده است.
سعدی به بهترین وجه ممکن این مضمون را گزارش کرده است.
حکمت ۴۱۲ نهج البلاغه:
وَقَالَ (عليه السلام): كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ، اجْتَنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ^۳.

و فرمود (ع): برای ادب کردن خود همین بس، که از هر چه از دیگران ناپسند می داری، اجتناب کنی.

سعدی «گلستان باب دوم در اخلاق درویشان»:
لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.
وَقَالَ (عليه السلام): لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقاً حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ^۴.
و فرمود (ع): دوست را دوست نتوان گفت، مگر آن گاه، که در سه جای آبروی دوست خود نگه دارد. یکجا به هنگامی که به بلایی

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴.

^۲ نهج البلاغه، حکمت ۲۶۸.

^۳ نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲.

^۴ نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴.

گرفتار شود و یکی در هنگامی که حاضر نباشد و یکی بعد از مرگش.

سعدی « بوستان باب هفتم در عالم تربیت » :

رفیقی که غایب شدای نیک نام

دو چیزست از او بر رفیقان حرام

یکی آن که مالش به باطل خوردند

دوم آن که نامش به غیبت برند

(د) اثر پذیری تلمیحی :

یعنی شاعر در شعر خود، اشاره‌ای به قرآن یا حدیث دارد و یا اشاره‌ای به یک واقعه تاریخی دارد.

مکن عیب خلق، ای خردمند، فاش

به عیب خود از خلق مشغول باش

چو باطل سرایند مگمار گوش

چو بی‌ستر بینی بصیرت بپوش

کسی خوشتر از خویشان دار نیست

که با خوب و زشت کسش کار نیست

وَقَالَ (عليه السلام): وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانِ أَرْضِهِ^۱

و به وسیله کوه‌ها اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

سعدی « سرآغاز بوستان در نیایش خداوند » :

زمین از تب لرزه آمد ستوه فروگرفت بر دامنش میخ کوه

وَقَالَ (عليه السلام): رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ. وَ[يُرْوَى] رُوي مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ^۳.

و فرمود (ع): تدبیر پیر را از دلاوری جوان دوست تر دارم. در روایت دیگر آمده: از حضور جوان.

سعدی « باب اول بوستان در عدل و تدبیر و رای » :

که صید آزموده‌ست گرگ کهن

به رای جهان‌دیدگان کار کن

حذر کن ز پیران بسیار فن

مترس از جوانان شمشیر زن

(ز) اثر پذیری تأویلی

وَقَالَ «عليه السلام»: لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ^۴

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۶.

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۴.

شهری از شهری دیگر بتو سزاوار نیست، و بهترین شهرها (برای زندگی و نشیمن گرفتن) شهری است که تو را در بر گیرد (و وسائل آسایش در آن فراهم باشد).

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت

وقت آن است که پرسى خبر از بغدادم

سعدیا حب وطن گر چه حدیثیست صحیح

نتوان مرد به سختی که من این جا زادم

وَقَالَ (عليه السلام): تَوَقَّأَ الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يَحْرِقُ وَآخِرُهُ يَوْرِقُ. و فرمود (ع): در آغاز سرما خود را از آن حفظ کنید و در پایان آن بدان روی نهید زیرا سرما با بدن‌ها همان کند که با درختان کند. در آغاز می لرزاندشان و در پایان، برگشان را می رویاند.

حکما گفته اند هر چه نباید دلبستگی را نشاید گفتا طریق چیست گفتم برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستان توانم تحمل کنای ناتوان از قوی

تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل نکند
وَقَالَ (عليه السلام): يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ، أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ^۱.

و فرمود (ع): روز بازخواست ستمدیده بر ستمکار، سخت تر است از روز قدرت ستمکار بر ستمدیده.

سعدی « بوستان باب اول در عدل و تدبیر و رای »:

که روزی توانا تر از وی شوی

رازداری

و رضى بالذل من كشف عن ضره^۲.

خامشی به که ضمیر دل خویش

با کسی گفتن و گفتن، که مگوی

ای سلیم! آب ز سرچشمه ببند

که چو پر شد، نتوان بستن جوی

سخنی در نهان نباید گفت

که بر انجمن، نشاید گفت

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۱.

گر هزارت غم بود، با کس نگوئی زینهار ای برادر، تا نبینی غمگسار خویش را

مگوی اندوه خویش، با دشمنان که لا حول گویند، شادی کنان

پرهیز از طمع ورزی

ازری بنفسه من استشعر الطمع^۱.

کسی که طمع ورزی را پیشه خود سازد خود را خوار ساخته است.
سعدی:

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج

روی طمع از خلق به پیچ ار مردی تسبیح هزار دانه، بر دست مپیچ

ارزش زهد

و الزهد ثروه^۲.

زهد، ثروت و پرهیزکاری عامل نگهدارنده است.

سعدی:

الصدقه دواء منجج^۳.

"صدقه، داروی نجاتبخش است.

سعدی:

دست تضرع، چسود بنده ی محتاج را وقت دعا بر خدای، وقت کرم در بغل

از زر و سیم، راحتی برسان خویشتن هم تمتعی بر گیر

وانگه این خانه کز تو خواهد ماند خشتی از سیم و خشتی، از زر گیر

اقبال و ادبار دنیا

إذا قبلت الدنيا علی احد اعارته محاسن غیره و اذا ادبرت عنه سلبته
محاسن نفسه^۴.

هنگامی که دنیا به کسی روی آورد شایستگی‌ها و زیبایی‌های
دیگران را به حساب او قلمداد می‌کند ولی اگر دنیا از کسی روی
برتابد خصلت‌ها و شایستگی‌های خود او را به حساب او نیاورده و
نادیده می‌انگارد.

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۷

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۴

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۹

سعدی:

هر که سلطان، مرید او باشد گر همه بد کند، نکو باشد
وانکه را پادشه، بیندازد کشش از خیل خانه، ننوازد
کسی به دیده ی انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد بناخوبی
وگر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته ایت نماید به چشم کروبی

ضرورت انتخاب دوست

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من
ظفر به منهم^۱.
عاجزترین انسان کسی است که از بدست آوردن دوستان خوب
ناتوان باشد و ناتوان تر از او کسی است که دوستان شایسته خود را
از دست بدهد.
سعدی:

سنگی به چند سال شود لعل پاره ای زنهار تا به یک نفسش نشکنی، به سنگ

پرهیز از عیب جویی

اقبلوا ذوی المروءات عثرا^۲ از لغزش انسان های جوانمرد در گذرید
سعدی:
هر چه کرده، عیب او مکنید با بد و نیک، جز نکو مکنید
آن نکوتر که هر چه زو بینی گرچه زشت آن همه نکو بینی

غنیمت شمردن فرصتها

الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير^۳ فرصت، همچون ابر می گذرد پس فرصت های طلائی را غنیمت
بدانید.
سعدی:

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۹

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۰

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان معلوم نیست در میان آن و این فرصت شمار، امروز را

شرافت عمل نیکو

کسی که عمل او مایه کندی وی شود حسب و نسب او عامل سرعت
من ابطاء به عمله لم یسرع به نسبه حسب^۱.
او نشود.

سعدی:

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود پیمبر زادگی قدرش نیفزود

هنر بنمای- اگر داری- نه گوهر گل از خارست و ابراهیم از آزر

کفاره ی گناهان بزرگ "کمک به محرومان.

کفاره ی گناهان بزرگ، به فریاد مصیبت زدگان و گرفتاران رسیدن
من کفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف و التنفیس عن المکروب^۲.
و مایه ی تسلی خاطر دردمندان و رنجدیدگان را فراهم آوردن است.

سعدی:

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است

ارتباط ظاهر و باطن

کسی چیزی را در نهانخانه ی دل خود، مخفی نمی دارد جز آنکه
ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه^۳.
گاهی، بدون اراده بر زبان او جاری گشته و در صفحات صورتش

نمایان می گردد.

سعدی:

کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بی هوشیش در دهند

زهد واقعی

برترین زهد آن است که مخفی باشد.

افضل الزهد اخفاء الزهد^۴.

سعدی:

زهد پیدا کفر پنهان بود اندر روزگار پرده از سر بر گرفتیم آن همه تزویر را

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۷

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۳

پرده پوشی خدا (رازداری)

الحذر الحذر! فوالله لقد ستر، حتی کانه قد غفر^۱.

از خدا بترس، از خدا بترس، به خدا سوگند! البته او آنچنان کردار

ناروای شما را مستور نگهداشت که بنظر می رسد آن‌ها را آمرزید.

سعدی:

نعوذ بالله اگر خلق، عیب دان بودی

کسی به حال خود از دست کس، نیاسودی

ارزشمندی عقل

ان اغنی الغنی العقل و اکبر الفقر الحمق^۲.

بی نیاز کننده ترین سرمایه، عقل و خردمندی، و بزرگترین عامل فقر

و ناداری، حماقت است.

سعدی:

آدمی را عقل باید در بدن

ورنه جان در کالبد، دارد حمار

رقم بر خود به نادانی کشیدی

که نادان را به صحبت، برگزیدی

طلب کردم ز دانائی یکی پند

مرا فرمود: با نادان، مپيوند

یکی کرده بی آبرویی بسی

چه غم دارد از آبرویی کسی

بسا نام نیکوی پنجاه سال

که یک نام زشتش کند پایمال

قناعت

طوبی لمن... و قنع بالكفاف^۳

خوشا به حال کسی که به مقدار کفاف در دنیا قناعت ورزد.

سعدی:

کسی گوی دولت ز دنیا برد

که با خود نصیبی به عقبی برد

چنین گفت شوریده ای در عجم

به کسری که ای وارث ملک جم

اگر ملک، بر جم، بماندی و بخت

میسر ترا کی شدی تاج و تخت

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۴

اگر گنج قارون، به دست آوری نماند مگر آنچه بخشی، بری

مرا در سپاهان یکی یار بود که جنگ آور و شوخ و عیار بود

نکوهش از جهل

لا فقر کالجهل^۱

فقر و ناداری ای بسان جهل و نادانی است.

سعدی:

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد نتوان دید در آینه که نورانی نیست

آنها که عقل و همت و تدبیر و رای نیست خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست

قناعت و خودکفائی

القناعة مال لا ینفد^۲.

قناعت، سرمایه ای است که تمام نمی شود.

سعدی:

چو در تنگدستی، نداری شکیب نگهدار وقت فراخی، حساب

خدا را ندانست و طاعت نکرد که بر بخت و روزی، قناعت نکرد

قناعت، توانگر کند، مرد را خبر کن حریص جهان گرد، را

نیش شیرین زن

المراه عقرب حلوه اللسبه^۳.

نیش زن شیرین است.

سعدی:

چو از گلبنی دیده باشی خوشی روا باشد ار بار خارش کشی

درختی که پیوسته بارش خوری تحمل کن آنکه خارش خوری

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۵۱

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۵۴

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۸

تنهایی از دست دادن دوست

از دست دادن دوستان، نوعی غریب ماندن و در غربت زیستن است.

فقد الاحبه غربه^۱.

سعدی:

بیزاری دوستان دمساز تفریق میان جسم و جان است

ارزش بخشش

از بخشش اندک، حیا مکن زیرا موقعیت خودداری از آن از موقعیت

لا تستح من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه^۲.

بخشش اندک، پائین تر است.

سعدی:

کرم به جای فرومایگان چو بتوانی مروت است نه چندان که خود فرومانی

نشانه جاهل

آدم نادان، جز اهل افراط و تفریط نیست.

لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا^۳.

سعدی:

ابلهی کو روز روشن، شمع کافوری نهد زود، بینی، کش به شب، روغن، نباشد در چراغ

نشانه کمال عقل

هنگامی که عقل آدمی کامل شود گفتار او کاهش می یابد.

اذا تم العقل نقص الكلام^۴.

سعدی:

به خنده گفت که سعدی! سخن دراز مکن میان تهی و فراوان سخن چو طنابوری

از آن مرد دانا دهن دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است

زبان درکش از عقل داری و هوش چو سعدی سخن گوی و ورنه خموش

دنیا در چشم علی

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۶۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۷

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۶۴

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۶۸

یا دنیا... قد طلقتك ثلاثا لارجعه فيها.^۱

ای دنیا! بدون تردید من ترا سه طلاقه کرده ام که قابل رجوع نیست.

آه من قله الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المورد.^۲

آه! از اندک بودن و کمی توشه سفر آخرت و طولانی بودن راه و دور و دراز بودن سفر و عظمت منزلگاه.

سعدی:

یاد سفر آخرت

دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت

با این همه، سعدی، خجل از ننگ بضاعت

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند

اختیار انسان و اوامر و نواهی الهی

ان الله سبحانه امر عباده تخییرا و نهام تحذیرا و کلف یسیرا و لم یکلف عسیرا.^۳

خداوند سبحان، بنده ی خود را امر کرد ولی به او اختیار و حق انتخاب داد و به او نهی کرد لکن به منظور هشدار نه آنکه قدرت

بنگر که که ای و از کجا آمده ای

میدان که چه می کنی کجا خواهی رفت

امیدواری به خدا

لا یرجون احد منکم الاریه.^۴

موحد چه در پای ریزی زرش

چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس

بر این است بنیاد توحید و بس

من در پناه لطف تو خواهم گریختن

فردا که هر کسی رود اندر حمایتی

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۸.

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۷۹.

مرا چه بندگی از دست و پای برخیزد مگر امید ببخشایش خداوندی

تجربه پیرمردان

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام.^۱

تدبیر و رای پیرو سالمند، در پیش من، محبوبتر است از تلاش و
حرکت جوان.
سعدی:

مترس از جوانان شمشیر زن حذر کن ز پیران بسیار فن

جوانان پیل افکن شیر گیر ندانند دستان روباه پیر

جوانان شایسته ی بخت ور ز گفتار پیران نییچند سر

ضرورت خوف و رجاء

الفقیه کل الفقیه من لم یقنط الناس من رحمه الله... و لم یؤمنهم من
مکر الله.^۲

فقیه راستین آن کس است که مردم را از رحمت خدا مایوس و ناامید
نسازد و نیز از کیفیت کردار و سوء عاقبت عصیان، غافل نگرداند.
سعدی:

اگر جاده ای بایدت مستقیم ره پارسایان، امید است و بیم

شناخت نیکی ها

لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک.^۳

خوشبختی آن نیست که اموال و فرزندان فزونی یابند.

توانگری نه به مالست پیش اهل کمال که مال تا لب گورست و بعد از آن اعمال

حلم و خویشتن داری

لکن الخیر ان یكثر علمک و ان یعظم حلمک^۴

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۳

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۹۴

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۹۰

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۹۴

خوشبختی آن است که علمت فزونی یابد و حلم و خویشتن داریت،
سعدی:
تقویت شود

تکبر کند مرد حشمت پرست نداند که حشمت به حلم اندرست

زهد راستین

یا نوف طوبی للزاهدين فی الدنيا الراغبين فی الاخره.^۱
ای نوف! خوشا بحال زهد پیشه گان نسبت به دنیا و متمایلان نسبت
به آخرت.
سعدی:

چه روزهاست به شب رفت در هوی و هوس شبی به روز کن آخر به شکر و ذکر و نماز
مگوی شب به عبادت چگونه روز کنم محب را نماید شب وصال دراز

حکمت ۱۰۵

خطر ناامیدی

(قلب الانسان) و ان ملکه الیاس قتله الاسف.^۲
هنگامی که یاس و ناامیدی، قلب آدمی را تسخیر کند، تاسف، وی
را از پای درآورد.
سعدی:

قناعت سرافرازد ای مرد خوش سر پر طمع بر نیاید ز دوش
طمع آبروی توقّر، به ریخت برای دو جو، دامنی در بریخت
توقع براند ز هر مجلس ات بران از خودش تا نراند کس ات
بر اوج فلک چون پرد جره باز که در شهرش بسته ای سنگ آرز
ترا تا دهن باشد از حرص باز نیاید به گوش دل از غیب راز

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۱

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۸

موانع رشد و سلامت روح

و ان جهده الجوع قعد به الضعف و ان افراط به الشبع كظته البطنه... و كل افراط له مفسد.^۱

بر اثر غلبه ی گرسنگی، از پای درآمد و بر اثر افراط در خوردن راه نفس کشیدن بر او تنگ می شود... و هر گونه افراط و زیاده روی، فساد برانگیز است.
سعدی:

نه چندان بخور کز دهانت برآید

نه چندان که از ضعف، جانت برآید

با آنکه در وجود طعام است عیش نفس

رنج آور طعام که بیش از قدر بود

اهل بیت و راه میانه

ما راه حد وسط و میانه ایم.

نحن النمرقه الوسطی.^۲

سعدی:

به زهد و ورع کوش و صدق و صفا

ولیکن میفزای، بر مصطفی

موقعیت تعقل و تدبیر

لا عقل کالتدبیر.^۳

هیچ خردمندی بسان عاقبت اندیشی نیست.
سعدی:

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن

که بر زانو زنی دست تغابن

گرت راهی نماید راست چون تیر

ز و برگرد و راه دست چپ گیر

بهره برداری از فرصت ها

اضاعه الفرصه غصه.^۴

ضایع کردن و عدم بهره برداری صحیح از فرصت، مایه ی غصه است.
سعدی:

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و الوقت سیف

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۶

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۴

بودم جوان که گفت مرا پیر اوستاد فرصت غنیمت است نباید ز دست داد

بخش و کرم اهل بیت

و اما نحن فابذل لما فی ایدینا^۱

ما بنی هاشم نسبت بدانچه در اختیار داریم بخشنده تریم.
سعدی:

نیم فانی، گر خورد مرد خدای بذل درویشان کند، نیمی دگر

حکمت ۱۱۸

یاد مرگ

تبع جنازه فسمع رجلا یضحک فقال: کان الموت فیها علی غیرنا
کتب^۲

گویا مرگ به غیر ما نوشته شده

سخاوت و انفاق

طوبی لمن... و انفق الفضل من ماله.

خوشا به حال کسی که... زیادی مال خود را (در راه خدا) انفاق کند.
سعدی:

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکاه و فطره و اعتاق و هدی و قربانی

پرهیز از مردم آزاری

طوبی لمن... عزل عن الناس شره.

خوشا به حال کسی که... شر و بدی خود را از مردم دریغ دارد.
سعدی:

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسال

غیرت مرد

غیره المرثه کفر و غیره الرجل ایمان.^۳

غیرت ورزی زن کفر و غیرت ورزی مرد ایمان است.
سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۰

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲

و گرنه تو در خانه بنشین چو زن	چو زن راه بازار گیرد بزن
چو بیرون شد از خانه در گور باد	ز بیگانگان چشم زن کور باد
وگر نشود، چه زن آن گه چه شوی	پوشانش از چشم بیگانه روی
دگر مرد گو لاف مردی، مزین	چو در روی بیگانه، خندید زن

سرانجام بخل

عجبت للبخیل يستعجل الفقر الذی منه هرب.^۱

از آدم بخیل تعجب، دارم که با پای خود به سوی فقر ناخواسته،
شتابان در حرکت است.

سعدی:

هر که بر خویشان نبخشاید گر نبخشد کسی بر او، شاید

نکوهش از تکبر

عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه و یكون غذا جیفه^۲

از کسی که، دیروز نطفه ای بی ارزش، بیش نبود و فردا نیز به جیفه
(مردار گندیده) ای بدل می شود لکن در زندگی، تکبر، می ورزد در
شگفتم.

سعدی:

نشاید بنی آدم خاک زاد که در سر کند کبر و تندی و باد

ترا با چنین گرمی و سرکشی نپندارم از خاک از آتشی

نکوهش از فراموشی مرگ

و عجبت لمن نسی الموت و هو یری الموتی.^۳

از کسی که مرگ را فراموش می کند در عین آنکه مردگان را تماشا
می کند در شگفتم.

سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

دریغا که بی ما بسی روزگار به روید، گل و بشکفد، نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت برآید که ما خاک باشیم و خشت

علم و عمل

من قصر فی العمل ابتلی بالهم.^۱

کسی که در عمل 'کردار' کوتاهی ورزد به اندوه گرفتار می شود.
سعدی:

علم، چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

حقوق دوستان

لا یكون الصديق صدیقاً حتی یحفظ اخاه فی ثلاث: فی نكته و غیبه و وفاته.^۲

دوست، دوست حقیقی بحساب نمی آید مگر آنکه در سه مورد
هوادار دوست خود باشد در روزگار بدبختی و گرفتاری، هنگام
غیبت و پس از مرگ.
سعدی:

ور هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند مگر آن یک هنر

ره آورد توبه

من اعطی التوبه لم یحرم القبول.^۳

من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه.^۴
کسی به دعا توفیق یابد، از اجابت، بی نصیب نماند.
سعدی:

کسی که توبه، نصیب وی شود، از پذیرفته شدن آن نیز محروم نمی
ماند.

فروماندگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب

ارزش همسر داری

جهاد المراه حسن التبعل.^۵

جهاد زن، همان نیکو شوهر داری است.
سعدی:

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۷

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۵

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۵

^۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶

زن خوب و فرمانبر و پارسا کند، مرد درویش را پادشاه

روزه داری

برای هر چیزی زکاتی و زکات بدن روزه داری است.

و لكل شيء زكاة و زكاة البدن الصيام.^۱

سعدی:

اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

میانه روی

ما عال من اقتصد.^۲

سعدی:

حریف سفله، در پاپان مستی نیندیشد "به" ز روز تنگدستی

درخت اندر بهاران برفشاند زمستان لاجرم بی برگ ماند

تنظیم خانواده

قله العیال احد الیسارین.^۳

سعدی:

ای گرفتار پای بند عیال دیگر آسودگی، میند خیال

غم فرزند و نان و جامه و قوت بازت آرد ز سیر در ملکوت

همه روز اتفاق می سازم که به شب با خدای پردازم

شب چو عقد نماز می بندم چه خورد با مداد فرزندانم

محبت و دوستی

التودد نصف العقل.^۴

محبت ورزی، نیمی از خردمندی است.

سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴

بتا هلاک شود دوست در محبت دوست که زندگانی او در هلاک بودن اوست

نه یار سست پیمان است سعدی که در سختی کند یاری، فراموش

دوست نباشد به حقیقت که او دوست فراموش کند در بلا

اثر دعا

و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء.^۱

سعدی:

از احسان خداوندی عجب نیست اگر خط در کشی جرم و خطا را

خداوندا بدان تشریف عزت که دادی انبیا و اولیا را

بدان مردان میدان عبادت که بشکستند شیطان و هوا را

به حق پارسایان کز در خویش نیندازی من ناپارسا را

مسلمانان ز صدق آمین بگویند که آمین تقویت باشد دعا را

بلای عشق خدایا ز جان ما بگیر که جان من دل از این کار بر نمی‌گیرد

ره آورد زکات

و حصنوا اموالکم بالزکاه^۲

سعدی:

آخر به زکات تندرستی فریاد دل شکستگان رس

زکوه مال به در کن که فضله رز را چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۸

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶

مقایسه ی علم و ثروت

یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و
المال تنقصه النفقه و العلم یزکو علی الانفاق... و العلم حاکم و المال
محکوم علیه.^۱

ای کمیل! دانش از مال، برتر است، دانش نگهبان توست ولی مال را
باید تو نگهبان باشی. مال، با انفاق به دیگران نقصان می یابد لکن علم
با انفاق به دیگران رشد می یابد... علم حاکم بر سرنوشت انسان است،
ثروت محکوم و مورد سلطه آدمی است.

سعدی:

که هر کجا برود قدر و قیمتش داند

وجود مردم دانا مثال زر طلا است

که در دیار غریبش به هیچ نستانند

بزرگزاده ی نادان به شهر واماند

شناخت گمراهان

لم یستضیئوا بنور العلم.^۲

خنک، نیکبختی، که در گوشه ای

سعدی:

به دست آرد از معرفت توشه ای

بر آنان که شد سر حق آشکار

نکردند باطل بر و اختیار

تو خود را ازان در، چه انداختی

که چه را ز ره باز نشناختی

جاودانگی علماء و دانشمندان

یا کمیل هلک خزائن الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر.^۳

جهان ای پسر ملک جاوید نیست

سعدی:

ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام

سریر سلیمان علیه السلام

به آخر ندیدی که بر باد رفت

خنک آن که با دانش و داد رفت

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

که را سیم و زر ماند و گنج و مال پس از وی به چندی شود پایمال
 بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره، خاک افتاده جایی
 غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقایی

سکوت حکیمانه امام علی

(شرط آموزش علم)

آگاه باشید! بدون تردید در اینجا 'سینه ی من' دانش، موج می زند و
 اگر شخص لایقی را بیابم بدو می سپارم لکن (متأسفانه) افراد فهیم و
 هوشمندی را می یابم که مورد اعتماد نیستند.
 سعدی:

ها ان هاهنا لعلما جما لو اصبته له حمله! بلی اصبته لقنا غیر مامون
 علیه.^۱

تیغ دادن بر کف زنگی مست به که افتد، علم، ناکس را بدست

ارزش گفتار و سخن

المرء مخبوء تحت لسانه.^۲

آدمی، زیر زبان خود، پنهان است.
 سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروشت یا پیلور

خودشناسی

هلک امر و لم يعرف قدره^۳

بیچاره آن کسی که قدر خود را نشناخت.
 سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۰

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان بقتال

سست بازو بجهل می فکند پنجه با مرد آهنین چنگال

نکوهش زاهدان دروغین

لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل و یرجی التوبه بطول الامل یقول

فی الدنیا بقول الزاهدین و یعمل فیها بعمل الراغبین^۱

در شمار کسانی مباش! که بدون عمل، به بهشت، چشم دوخته اند و

با وجود داشتن آرزوهای دراز، به توبه، امید بسته اند، در دنیا، گفتار

و سخنان زهد پیشه گان بر زبان دارند لکن در عمل و کردار همچون

دنیاپرستان رفتار می کنند.

ملک اقلیمی بگیرد پادشاه

همچنان در بند اقلیمی دگر

میانه روی در گرفتاری و خوشحالی

لا تکن ممن... و ان صح امن لا هیا یعجب بنفسه اذا عوفی و یقنط اذا

ابتلی ان اصابه بلاء دعا مضطرا، و ان ناله رخاء اعرض مغترا.^۲

از کسانی مباش!... که: هنگام عافیت، آنچنان احساس امنیت کرده،

'از خدا غافل شده' به لهو و لعب سرگرم می شود و هنگامی که مبتلا

اگر مرد لهو است و بازی و لاغ

گرچه شب مشتاقان تاریک بود اما

نومید نباید بود از روشنی بامی

لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل... فهو بالقول مدل و من العمل

مقل.^۴

لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل... فهو بالقول مدل و من العمل

مقل.^۴

لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل... فهو بالقول مدل و من العمل

مقل.^۴

از کسانی مباش که بدون عمل، امید دستیابی به جنت را دارند... بسیار

گوی و کم عقل اند.

سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰

وری مکن سعدی چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم
برادرت را به وسیله احسان و نیکی، سرزنش کن و خطر او را از راه
احسان، از خود، دور ساز.
سعدی:

ارزش نیکوکاری

عاتب اخاک بالاحسان الیه و اردد شره بالانعام علیه.^۱
ببخش ای پسر کادمیزاده صید
به احسان توان کرد و وحشی به قید
عدو را به الطاف گردن ببند
که نتوان بریدن به تیغ این کمند

عامل محرومیت ها

کم من اكله منعت اکالات^۲
گاهی، لقمه ای، مانع از تناول لقمه ها می گردد.
سعدی:
که در سینه پیکان تیر تار
به از ثقل ماکول ناسازگار

ارزش شرح صدر و بزرگواری

آله الریاسه سعه الصدر^۳
یکی از ابزار ریاست، داشتن سعه ی صدر است.
سعدی:
متاب ای پارسا روی از گنجهکار
ببخشاینده گی در وی نظر کن
اگر من ناجوانمردم بکردار
تو بر من چون جوانمردان گذر کن

طمع و بردگی

الطمع رق موبد.^۴
آزورزی و طمعکاری، بردگی همیشگی است.
سعدی:
درویش و گدا بنده این خاک درند
آنانکه غنی ترند محتاج ترند

جایگاه سکوت و سخن

لا خیر فی الصمت عن الحکم کما انه لا خیر فی القول بالجهل.^۵

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۸

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۲

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰

^۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۲

خودداری از گفتن، در جایی که سخنان حکمت آمیز می باید،
چنانکه سخن گفتن ناصواب در موردی که سکوت حکیمانه را می
طلبد، نامطلوب خواهد بود.

دو چیز طیره عقلست دم فروبستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

چون نداری کمال فضل آن به
که زبان در دهان نگه داری

آدمی را زبان فصیحه کند
جوز بی مغز را سبکساری

قضا و قدر الهی

فاذا جاء القدر خلیا بینہ و بینہ^۱
فرشتگانی که از آدمی حراست می کنند، آنگاه که اجل او فرا رسید
وی را رها می سازند.

سعدی:

کبوتری که دگر آشیانی نخواهد دید
قضا همی بردش تا به چنگ باز آید

ضرورت حسابرسی نفس

من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر.^۲
کسی که به محاسبه نفس خویش پردازد، سود برد و کسی که از این
مسئله غافل بماند زیان کند.

سعدی:

چو دی رفت و فردا نیامد بدست
حساب از همین یک نفس کن که هست

عفو و گذشت

و العفو زکاه الظفر.^۳

گذشت و اغماض، زکات پیروزی است.

سعدی:

گنهکار را عذر نسیان بنه
چو زنهار خواهند زنهار ده

گر آید گنه کاری اندر پناه
نه شرط است کشتن به اول گناه

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۷

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸

ارزش سخاوتمندی

الجود حارس الاعراض.^۱

سخاوتمندی مایه ی حفظ آبرو و حیثیت است.

سعدی:

نماند حاتم طایی و لیک تا به ابد

بماند نام بلندش به نیکوی مشهور

نشته است بر گور بهرام گور

که دست کرم به ز بازوی زور

نکوهش هواپرستی

و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر.^۲

چه بسیارند عقل هایی که اسیر هوا و هوس اند و هوا و هوس امیر و

فرمانده آنهایند.

سعدی:

غبار هوی، چشم غفلت بدوخت

سموم هوس کشت عمرت بسوخت

چو بر عقل دانا شود عشق چیر

همان پنجه ی آهنیست و شیر

چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی

که در دست چوگان اسیر است گوی

مشکلات شناخت انسان ها

فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال^۳

در دگرگونی ها و انقلاب ها، می توان حقیقت شخصیت مردان را

شناخت.

سعدی:

نه تلخ است صبری که بر یاد اوست

که تلخی شکر باشد از دست دوست

ملامت کشانند مستان یار

سبکتر برد اشتر مست بار

اثر سکوت حکیمانه

بکثره الصمت تکنون الهیبه.^۴

ابهت آدمی در پرتو کثرت سکوت حکیمانه او حاصل می آید.

سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱

صراف سخن باش و سخن یش مگو چیزیکه نپرسند تو از پیش مگو

حسادت و بیماری تن

العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد^۱

سعدی:

مردکی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه

گفتم ای خواجه گر تو بدبختی مردم نیک بخت را چه گناه

الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست

طمعکار در کمند ذلت گرفتار است.

سعدی:

طمع و بردگی

الطامع فی وثاق الذل.^۲

آز بگذار و پادشاهی کن گردون بی طمع بلند بود

شکوه از مصیبت ها

و من اصبح یشکو مصیبه نزلت به فقد اصبح یشکو ربه.^۳

کسی که راجع به مصیبتی شکایت و بی تابی سر دهد، در واقع از خدا ناراضی بوده و شکایت کرده است.

سعدی:

مکن ز گردش گیتی شکایت ای درویش که تیره بختی اگر هم برین نسق مردی

ارزش قناعت

کفی بالقناعة ملکا^۴

سعدی:

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را

آدمی را ملک قناعت کافی است.

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۵

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۶

ارزش نیکوکاری

ان الله يامر بالعدل والاحسان، العدل: الانصاف، والاحسان: التفضل.^۱
امام علیه السلام در تفسیر آیه ۹۰ سوره نحل: 'البته خدا به پرداختن عدالت و احسان به دیگران فرمان می دهد فرمود: عدل، همان، جوانمردی و لطفست آدمیت

رعایت انصاف در برابر دیگران و احسان، همان، بذل و بخشش نسبت به دیگران است.
سعدی:

همین نفس هیولایی مپندار

چو انسان را نباشد فضل و احسان

چه فرق از آدمی تا نقش دیوار

بدست آوردن دنیا هنر نیست

یکی را گر توانی دل بدست آر

عبادت آزادگان

ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الاحرار.^۲

البته گروهی از مردم به عبادت خدا می پردازند نه به طمع جنت و نه به خاطر رهایی از جهنم بلکه به عنوان انجام وظیفه و سپاسگزاری در پیشگاه خدا که اینگونه عبادت، عبادت آزادگان است.
سعدی:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان بسوی تو باشم

گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

زن و زندگی

المراه شر کلها، و شر ما فیها انه لا بد منها^۳

زن داری، سراسر، زحمت و نیازمندی است، ولی مسئله زحمت بار آنکه از تن دادن بدان چاره نیست زندگی بدون آن قوام کامل ندارد.
سعدی:

زن خوب خوش طبع، رنج است و بار

رها کن زن زشت ناسازگار

زن خوب و فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۱

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۸

ارزش شکرگذاری

ان الله في كل نعمه حقا فمن اداه زاده منها و من قصر فيه خاطر بزوال نعمته.^۱

در هر نعمتی، خدا را حقی است، کسی که به ادای آن حق پردازد، نعمت او افزون گردد ولی کسی که از ادای شکر، کوتاهی ورزد، نعمت خود را در معرض زوال قرار داده است.
سعدی:

هر که نداند سپاس نعمت امروز
حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

حسد و تندرستی

صحه الجسد من قله الحسد.^۲

سلامتی بدن، نشانه ی اندک بودن حسد صاحب آن است.

الناس في الدنيا عاملان: عامل عمل في الدنيا للدنيا... و عامل عمل في الدنيا لما بعدها. و عامل عمل في الدنيا لما بعدها... لا يسأل الله حاجة فيمنعه^۳

مردم، در دنیا دو دسته اند، دسته ای در دنیا به خاطر دنیا و دسته ای در دنیا به خاطر آخرت کار می کنند، و گروهی از مردم بخاطر آنچه بعد از دنیا هست کوشش می کنند بگونه ای که هر چه را از خداوند بخواهند نسبت به آن‌ها دریغ نمی کند
سعدی:

سعدی:

اندرون کسی حسود را چکنم کوز خود به رنج درست

کین رنجی است که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

دنیاجویان و آخرت پیشه گان

گروهی عمل دار عزلت نشین

قدمهای خاکی، دم آتشین

تو حساب خویشتن کن نه عتاب خلق سعدی

که بضاعت قیامت عمل تباه داری

حاجت به در کسی است ما را

کو حاجت کس، نمی گذارد

خدا و کامروائی ضعیفان

و لم يحل بين العبد في ضعفه و قله حيلته و بين ان يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم.^۴

ضعف آدمی و اندک بودن نیروی چاره اندیشی او باعث نمی شود تا از آنچه برایش مقدر و مقرر شده است برخوردار نگردد.
سعدی:

عطائی است هر موی ازو بر تنم

چگونه به هر موی شکری کنم

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۶

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۳

تو قائم به خود، نیستی یک قدم ز غیبت مدد می رسد دمبدم

تو خوش خفته در هودج کاروان مهار شتر در کف ساروان

علم و عمل

لا تجعلوا علمکم جهلاً... اذا علمتم فاعملوا.^۱

با وجود دانش و آگاهی، جاهلانه رفتار نکنید... هنگامی که به چیزی، علم، پیدا کردید، بر اساس آن عمل کنید.
سعدی:

علم، چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقق بود، نه دانشمند چارپائی، بر او کتابی چند

آن تهی مغز را چه علم خبر که بر او هیزم است یا دفتر

ضرورت هماهنگی ظاهر و باطن

اللهم انی اعوذبک من ان تحسن فی لامعه العیون علانیتی و تقبح فیما ابطن لك سریرتی.^۲

خدایا! به تو پناه می برم از اینکه ظاهر مرا در چشم انداز دیگران نیکو و دلپسند ولی باطن مرا زشت و کریه گردانی.
سعدی:

نیک باشی و بدت گویند خلق به که بد باشی و نیکت بینند

ضرورت تداوم کار

قلیل تدوم علیه ارجی من کثیر مملول منه.^۳

کار اندک مداوم همراه با شوق و نشاط، بهتر است از کار زیاد خستگی زای ملالت آور.
سعدی:

دیدیم بسی که آب سرچشمه خرد چون پیشتر "بیشتر" آمد شتر و بار ببرد

به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۶

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۸

سمند باد پای از تک فروماند شتربان هم چنان آهسته میراند

حقیر تا نشماری تو آب چشم فقیر که قطره قطره ی باران چو با هم آمد جوست

موانع پندپذیری

حجاب دل

بینکم و بین الموعظه حجاب من الغره^۱

پرده ی غرور و غفلت، میان شما و پندپذیری حائل شده است..

سعدی:

حقیقت سرائی است آراسته

هوا و هوس گرد برخاسته

حکمت ۲۸۱

سکوت حکیمانه

کان لی فیما مضی اخ فی الله... و کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب

علی السکوت.^۲

در گذشته، دوست و برادر ایمانی ای داشتم... غالباً در خموشی و

سکوت به سر می برد... و اگر کسی در سخن گفتن بر او پیروز می

شد در خموشی و سکوت حکیمانه، بر او چیره نمی گشت.

ای که شخص منت حقیر نمود

تا درشتی هنر نپنداری

اسب لاغر میان به کار آید

روز میدان نه گاو پرواری

خویشتن داری

...و کان لا یشکو وجعا الا عند برئه.^۴

در گذشته برادر دینی ای داشتم که... از دردی که به او هجوم، می

آورد، پیش دیگران ناله سر نمی داد.

سعدی:

عافل نکند شکایت از درد

مادام که هست، امید درمان

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

ضرورت صبر و شکیبایی

و کان لا یشکو وجعا الا عند برئه.^۱

ای اشعث اگر صبر و خویشتن داری را پیشه خود سازی، آنچه که

مقدر است، تحقق می یابد و تو پاداش صبر خود را بدست خواهی

نگفتم روزه، بسیاری نباید

پس از دشواری آسانی است ناچار

سعدی:

ریاضت بگذرد سختی سر آید

ولیکن آدمی را صبر باید

نکوهش از خصومت و کینه توزی

من بالغ فی الخصومه اثم و من قصر فیها ظلم.^۲

درشتی و نرمی به هم در، به است

درشتی نگیرد خردمند پیش

کسی که در دشمنی با دیگران افراط کند بلغزد و کسی که از حد

لازم آن کوتاهی ورزد، بر خود، ستم روا داشته است.

سعدی:

چو فاصد که جراح و مرهم نه است

نه سستی که ناقص کند قدر خویش

دنیا دوستی

الناس ابناء الدنيا و لا یلام الرجل علی حب امه.^۳

ترا هر چه مشغول دارد ز دوست

جهان پر سماع است و مستی و شور

نینی شتر بر نوای عرب

شتر را چه شور طرب در سرست

مردم، زاده ی دنیایند (بر این اساس)، آدمی را نباید بر عشق و دوستی

نسبت به مادرش، نکوهش کرد.

سعدی:

اگر راست خواهی دلارامت، اوست

و لیکن چه بیند در آئینه کور

که چو نش به رقص اندر آرد طرب

اگر آدمی را نباشد خرس

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۳

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۸

اثرات فقر در زندگی

یا بنی انی اخاف علیک الفقر، فاستعذ بالله منه، فان الفقر منقصه للدين
مدهشه للعقل داعیه للمقت^۱

پسرم! من از تنگدستی تو، هراسناکم پس به خدا پناه ببر! زیرا که فقر،
مایه ی نقصان دینداری و عامل تشویش خاطر و عقل و باعث بدبینی
است.

سعدی:

با گرسنگی قوت پرهیز نماند

افلاس، عنان، از کف تقوی بستاند

فقراء، شریک ثروتمندان

ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء.^۲

بدون تردید، خدای سبحان، در ثروت و دارائی، ثروتمندان رزق و
روزی فقراء را مقرر داشته است.

سعدی:

نظری کن به من خسته، که ارباب کرم

به ضعیفان نظر از بهر خدا نیز کنند

صفات مومن (خوشرویی مومن)

المومن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه^۳

مومن، شادی او در سیمای او هویدا، و اندوه او در دل پنهان است
سعدی:

دریای فراوان نشود تیره به سنگ

عارف که برنجد، تنگ آب است هنوز

گر گزندت رسد، تحمل کن

که به عفو از گناه، پاک، شوی

روز تلخ انتقام از ظالم

يوم العدل على الظالم اشد من يوم الجور على المظلوم^۴

روز اجراء عدالت بر ستمکار سنگین تر است از روز ستم، بر مظلوم
سعدی:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۱

مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی به پایش در افتی چو مور
مکن خیره، بر زیر دستان ستم که دستی است بالای دست تو هم
که بر من نکردند سختی بسی که من سخت نگرفتمی بر کسی

ترک درخواست از دیگران

(راه حفظ آبرو)

ماء وجهک جامد یقطره السؤال فانظر عند من تقطره.^۱

نامم افزود و آبرویم کاست بینوایی، به از مذلت خواست
میر حاجت به نزد یک تر شروی که از خوی بدش، فرسوده گردی
اگر گویی غم دل، با کسی گوی که از رویش به نقد آسوده گردی

مرز ستایش و چاپلوسی ستودن بیش از حد لازم، تملق و چاپلوسی است.

الثناء باکثر من الاستحقاق ملق.^۲

مشو غره بر حسن گفتار خوش به تحسین نادان و پندار خویش

راه رهایی از عیبجویی

من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره.^۳

کسی که به عیب نفس خویش، توجه کند از عیب دیگران، چشم می پوشد.

سعدی:

همه حمال عیب خویشتیم طعنه، بر عیب دیگران چه زنی

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۶

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷

بزرگترین عیب

اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.^۱

بزرگترین عیب آن است که دیگران را درباره ی عیبی، نکوهش کنی
که خود همان را دارا باشی.
سعدی:

یکی را که فضل است و فرهنگ و رای گرش پای عصمت بلغزد، ز جای

به یک خورده مپسند بر وی جفا بزرگان چه گفتند؟ خذ ما صفا

پرهیز از مجادله، بحث بی حاصل راه حفظ آبرو

من ضن بعرضه فلیدع المراء^۲

کسی که به حفظ آبروی خویش می اندیشد باید بحث های لجاجت
آمیز یعنی جدل با دیگران را کنار بگذارد.
سعدی:

نه در هر سخن بحث کردن رواست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

اموال دنیا

یا ایها الناس، متاع الدنيا حطام موبی ء فتجنبوا مرعاه.^۳

ای مردم! کالای دنیوی همچون گیاه خشک خطرناست از چنین،
چراگاهی، دوری گزینید.
سعدی:

به جای دوست گرت هر چه در جهان بخشند رضا مده، که متاعی بود حقیر از دوست

جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

ارزش توبه

ولا شفیع انجح من التوبه.^۴

یاور و شفیی نجات بخش تر از توبه نیست.
سعدی:

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

گر غنی زر به دامن افشاند تا نظر در ثواب او نکنی

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۲

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۷

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱

کز بزرگان شنیده ام بسیار صبر درویش به که بذل غنی

اگر بریان کند بهرام گوری نه چون پای ملخ باشد ز موری

زیان عالم بی عمل

فاذا ضیع العالم علمه استتکف الجاهل ان یتعلم.^۱

هنگامی که دانشمند، علم خود را ضایع کند یعنی بدان عمل نکند
آدم بی سواد نیز از آموختن کوتاهی ورزد.
سعدی:

ترک دنیا به مردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند

عالمی را که گفت باشد و بس هر چه گوید نگیرد اندر کس

عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند

رسیدگی به خواسته های مردم

یا جابر من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج الناس الیه فمن قام لله
فیها بما یجب فیها عرضها للدوام والبقاء.^۲

به رفع نیازمندی های ارباب رجوع بگونه ای بایسته قیام کند اسباب
دوام و بقاء نعمت های خود را فراهم آورده است.
سعدی:

ای جابر! کسی که نعمت های خدا نصیب وی گشت، دست
حاجتمندان به سوی او دراز می شود، در این صورت، آن کس که
چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید

روند خلق به دیدارش از بسی فرسنگ

ترا تحمل امثال ما بیاید کرد

که هیچ کس نزد بر درخت بی بر سنگ

سخن و سکوت حکیمانه

الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه
فاخزن لسانک کما تخزن ذهبک و ورقک فرب کلمه سلبت نعمه و
جلبت نقمه.^۳

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲

پس زبان خود را همچون طلا و نقره ات نگهداری کن بسا که یک سخن، نعمت گرانی را از دست آدمی ربوده و بدبختی آفریده است. سعدی:

که از زبان بتر اندر جهان زبانی نیست

دواب از تو به گر نگویی صواب

چو با دوست سختی کنی دشمن اوست

که پیوسته تلخی برد تند خوی

سخن تو در بند تو است مادامی که آن را بر زبان جاری نکرده باشی ولی آنگاه که آن را به زبان آوردی، تو در اسارت آن خواهی بود

نگاه دار زبان تا به دوزخت نبرد

به نطق آدمی بهترست از دواب

به نرمی ز دشمن توان کرد دوست

به شیرین زبان توان برد گوی

حکمت ۳۷۴

سخن با آگاهی

لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کل ما تعلم.^۱

پیرامون چیزی که آگاهی کامل نداری سخن مگو بلکه بسیاری از آنچه را که می دانی، بر زبان مران. سعدی:

سزاوار تصدیق و تحسین بود

که حلوا چو یک بار خوردند، بس

میاور سخن، در میان سخن

نگوید سخن تا نبیند خموش

سخن گر چه دلبد و شیرین بود

چو یک بار گفتی مگو باز پس

سخن را سر است ای خردمند و بن

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

نعمت بهشتی

و کل نعیم دون الجنة فهو محقور.^۲

هر نعمتی، جز بهشت، ناچیز است.

سعدی:

کی التفات کند بر بتان یغمایی؟

دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۲

سخن میزان شناخت آدمی

تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه.^۱

سخن گوئید تا شناخته شوید زیرا آدمی و قدر و منزلت او زیر زبان

وی نهفته است.

سعدی:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله ور

پرهیز از تکبر و خود بزرگ بینی

ضع فخرک و احطط کبرک.^۲

فخرفروشی را ترک کن و تکبرورزی را کنار بگذار.

سعدی:

بر در گهی که نوبت 'ارنی' همی زنند موری نه ای و ملک سلیمانت آرزوست

گذران زندگی

الدهر یومان: و یوم لک و یوم علیک فاذا کان لک فلا تبطر.^۳

دنیا و گذران زندگی، بر دو گونه است، روزی، به نفع تو، و روزی

به زیان تو است، پس آنگاه که دنیا به کام تو است مغرور مباش، و

آنگاه که علیه تو است صبر و استقامت را پیشه ی خود ساز.

سعدی:

چو روزگار نسازد ستیزه نتوان برد ضرورت است که با روزگار در سازی

هر صبحی غمی از دور زمان پیش آید گوید این نیز نهم بر سر غم های دگر

باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

پرهیز از ذلت و خواری

المنیه و لا الدنیه و التقلل و لا التوسل.^۴

مرگ، بهتر است از تن دادن به ذلت و قناعت با اندک، بهتر است از

دست نیاز و تکیه به سوی نامردمان دراز کردن

سعدی:

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۲

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۸

هر چه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی
 نخورد شیر، نیم خورده ی سگ وز بمیرد، به سختی اندر غار
 تن بیچارگی و گرسنگی بنه و دست، پیش سفله مدار

حقوق والدین

فحق الوالد علی الولد ان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیه الله
 سبحانه.^۱
 حق پدر، بر فرزند آن است که فرزند، از پدرش فرمان برد جز در
 مواردی که به معصیت خدا می انجامد.
 سعدی:
 کای جوان بخت یاد گیر این پند پسری را پدر وصیت کرد
 نشود دوست روی و دولتمند هر که با اهل خود وفا نکند

خصلت دنیا

فی صفه الدنیا: تغر و تضر و تمر... و ان اهل الدنیا کرب بیناهم حلوا
 اذا صاح بهم سائقهم فارتحلوا.^۲
 از جمله خصلت‌های دنیا آن است که: غرور می آورد، زیان می رساند
 و می گذرد... البته اهل دنیا بسان کاروانی اند که: بار انداز کرده،
 طمع کرده بودم که کرمان خورم
 هنوز طبق دلخواه خود رحل اقامت، پنداشته است که بانگ رحیل
 بگوش می رسد.
 سعدی:
 که ناگه بخوردند کرمان سرم بکن پنبه ی غفلت از گوش هوش
 که از مردگان پندت آید بگوش

حقیقت استغفار

اتدری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجه العلیین^۳
 آنگاه که کسی پیش امام ذکر استغفار را به زبان آورده بود امام از
 وی پرسید آیا می دانی که استغفار چیست؟
 سپس خود پاسخ داد که: استغفار درجه و مقام بلندرتبگان است.

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷

سعدی:

عذر تقصیر خدمت آوردم که ندارم به طاعت استظهار

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

راز پوشیده ی مرگ

مسکین ابن آدم مکتوم الاجل.^۱

سعدی:

مسکین حریص در همه عالم همی رود او در قفای رزق و اجل در قفای او

نگرش دوستان خدا به دنیا

ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا.^۲

سعدی:

اولیاء خدا، همان کسانی اند که به باطن دنیا را می نگرند.

هر که سودای تو دارد چه غم از هر که جهانش نگران تو چه اندیشه ز بیم دگرانش

تداوم عمل

قلیل مدوم علیه خیر من کثیر مملول منه.^۳

سعدی:

کار اندک همیشگی، بهتر است از کثیر و بسیار خستگی آور است.

ای که مشتاق منزلی مشتاب پند من کار بند و صبر آموز

اسب تازی دو تک رود به شتاب واشتر آهسته می رود شب و روز

اندک اندک بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

بزرگواری و ترک شهوت

من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته.^۴

سعدی:

کسی که نفس خویشتن را گرامی دارد، شهوت پرستی در نظر او

توهین انگیز جلوه کند.

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۴

^۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۱

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۹

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲

آدمی خوی شود ورنه همان جانور است

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس

درمان فخر فروشی و غرور

ما لابن آدم و الفخر: اوله نطفه و آخره جیفه و لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه.^۱

آدمی زاده را با فخر فروشی چه آشتی؟! او که آغازش نطفه و پایانش مردار شدن است. او که حتی نمی تواند رزق و روزی خود فراهم آورد و نیز نمی تواند مرگ را از خود برهاند.

سعدی:

که دارد پرده پندار در پیش

نبیند مدعی جز خویشان را

نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش

گرت چشم خدا بینی ببخشند

علت غیبت کردن

الغیبه جهد العاجز^۲

غیبت و پشت سر گوئی، یکی از راههای تلاش آدم ناتوان است.

سعدی:

که در مقابله گنگش بود زبان مقال

کند هر آینه غیبت، حسود کوتاه دست

توحید راستین

التوحید الا تتوهمه.^۳

توحید راستین آن است که ذات خدا را در مدار توهم و اندیشه ی خود تصویر نکنی.

سعدی:

آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

هر چه در صورت عقل آید و در وهم و قیاس

نتیجه گیری

این پژوهش به تحلیل دقیق رویکرد سعدی در تأثیرپذیری از آموزه های نهج البلاغه پرداخته و نتایج مهمی را به دست آورده است. بررسی آثار سعدی نشان می دهد که او به عنوان یکی از بزرگ ترین ادیبان فارسی زبان، در خلق آثارش نه تنها از توانمندی های زبانی و

ادبی خود بهره جسته است، بلکه به طور خاص از معارف و مفاهیم برجسته نهج البلاغه به عنوان یک منبع غنی و تأثیرگذار استفاده کرده است. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که سعدی، با استفاده هوشمندانه از کلمات قصار، نامه ها و خطبه های امیرالمؤمنین علی علیه السلام، توانسته است مضامین اخلاقی، اجتماعی و فلسفی

^۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۰

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱

عمیق‌تری را به آثار خود وارد کند. این امر به غنای محتوایی و معنایی اشعار و نثرهای او افزوده و معانی چندلایه‌ای را در آثارش به وجود آورده است. به علاوه، این تأثیرات به وضوح در احساسات و تجربیات انسانی که سعدی در آثارش به تصویر کشیده، نمود یافته و توانسته ارتباطی عمیق با خوانندگان خود برقرار کند. مسلماً تأثیرپذیری سعدی از نهج البلاغه را می‌توان به نوعی به معنای عمیق‌تر شدن در شناخت و فهم حقیقی انسان و جامعه نیز تعبیر کرد. سعدی از طریق بهره‌برداری از اندیشه‌های نهج البلاغه، نه تنها پیام‌های اخلاقی و اجتماعی را به مخاطبان خود انتقال داده، بلکه نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند در خدمت ترویج ارزش‌ها و آموزه‌های دینی قرار گیرد. در حقیقت، این پیوند بین ادبیات و دین، منجر به ایجاد یک اثر ادبی با عمق معنایی و قدرت تأثیرگذاری شده است که می‌تواند به تأمل و درک بهتر انسان از زندگی و هستی کمک کند. پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های آینده، به بررسی عمیق‌تر تأثیر آموزه‌های نهج البلاغه بر سایر نویسندگان و شاعران معاصر سعدی و

نیز ادبیات بعد از او پرداخته شود. همچنین می‌توان به تجزیه و تحلیل تأثیرات نهج البلاغه بر ادبیات معاصر و تطابق یا تضاد آن با مضامین سنتی و مدرن پرداخت. چنین مطالعاتی نه تنها به غنای ادبیات فارسی کمک خواهد کرد، بلکه به فهم رابطه بین دین، ادبیات و فرهنگ در تاریخ ایران و دنیای اسلام نیز عمق می‌بخشد. در نهایت، این پژوهش بر اهمیت نهج البلاغه به عنوان یک منبع الهام‌بخش در ادبیات و تفکر انسانی تأکید دارد. نکته اساسی این است که آثار سعدی نه تنها در زمان زندگی‌اش، بلکه در طول تاریخ، به عنوان یک پل ارتباطی بین آموزه‌های دینی و زیبایی‌های ادبی عمل کرده و همچنان می‌تواند به عنوان منبعی برای الهام و تفکر در دنیای معاصر مورد استفاده قرار گیرد

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

In the corpus of Persian literary heritage, few figures have demonstrated a synthesis of spiritual insight and literary mastery as comprehensively as Saadi of Shiraz. His engagement with Islamic teachings, particularly with the Nahj al-Balāgha, is not only thematic but epistemologically deep. This extended abstract seeks to offer a critical overview of the study that investigates the extent, mechanisms, and stylistic expressions of Saadi's interaction with the wisdoms contained in the sermons, letters, and aphorisms of Imam 'Alī (peace be upon him) compiled in the Nahj al-Balāgha. The research rests on the premise that Persian literature, especially in its ethical and philosophical dimensions, has long served as a mirror of Islamic intellectualism, and that among its luminaries, Saadi stands out for his dense and continuous intertextual engagement with core Islamic texts. The study builds on the descriptive-analytical method supported by textual comparisons and literary hermeneutics. More than

a comparison of language or themes, it explores the transformation of Islamic principles into poetic and ethical aestheticism within Saadi's literary output. Furthermore, the work reflects on how Saadi, while not formally categorized as a Shi'a theologian, nonetheless demonstrates a profound reception of Imam 'Alī's worldview—rendering his own compositions as vessels of transmitted sacred ethics and spiritual sociology (Hassanli, 2010).

The methodology employed in this research draws heavily on the theory of intertextuality, especially as articulated by post-structuralist scholars who argue that no text is truly autonomous but rather always in dialogue with prior texts. Based on this theoretical lens, the present study evaluates Saadi's *Kulliyat* (collected works) in both prose (*Golestan*) and verse (*Bustan*), juxtaposing them with the corresponding teachings of the Nahj al-Balāgha. The data were collected through extensive library research, involving both classical commentaries and critical editions. The process involved extracting core themes from Nahj al-Balāgha and

identifying their literary transformation and ethical translation within Saadi's works. These themes include justice, humility, wisdom, piety, interpersonal ethics, and existential awareness—subjects that resonate through Saadi's moral anecdotes and poetic metaphors. Furthermore, the study classified the forms of intertextual references into lexical borrowing, allusion, direct translation, and interpretative adaptation. Each form reflects a unique layer of influence and offers insight into Saadi's complex process of integrating sacred Islamic discourse into literary form. The analysis aims to go beyond stylistic resemblances to probe into the philosophical affinity between the two sources (Gholamhossein & Dr. Mohammad Hassan Mahdavi, 1985; Hashemi, 1999).

The findings indicate that Saadi's literary output is suffused with numerous direct and indirect references to Nahj al-Balāgha, showing a deep engagement with its ethical teachings. One level of influence is lexical, wherein Saadi uses terms and imagery that are distinctly Qur'anic or Hadithic in origin but which can be specifically traced to Imam 'Alī's expressions which reappear in Saadi's verses in both structural and thematic consistency with their original usage in Nahj al-Balāgha. Another form is the allusive integration of ethical motifs: Saadi regularly refers to the fleeting nature of life, the deceitfulness of wealth, the necessity of justice, and the value of restraint—central teachings in Imam 'Alī's sermons. Notably, Saadi does not merely borrow; he internalizes and rearticulates these themes into culturally resonant forms that speak across generations. In many passages, the overlap is so precise that Saadi appears to be translating Arabic aphorisms into Persian poetic language. His didactic tone, preference for narrative anecdote, and emphasis on moral consequence align closely with the rhetorical and theological structure of Nahj al-Balāgha, particularly in the sermons dealing with the soul, governance, and piety.

Beyond stylistic alignment, the study underscores Saadi's selective adaptation of Nahj al-Balāgha's core teachings according to the contextual needs of

Persian literature. For instance, Saadi's conceptualization of friendship, a recurring theme in both *Golestan* and *Bustan*, echoes the ethical principles laid out in Imam 'Alī's sermons on the obligations of companionship and loyalty. Likewise, Saadi's emphasis on the impermanence of worldly status and the necessity of humility directly corresponds to statements found in the Nahj al-Balāgha concerning arrogance, mortality, and divine justice. The analysis reveals that Saadi was highly strategic in choosing which aspects of Nahj al-Balāgha to foreground—those that aligned with the prevailing values of his own intellectual milieu. He therefore serves as both a transmitter and an interpreter, reshaping the theological wisdom of Imam 'Alī into accessible Persian literary ethics. Moreover, the study shows that this influence is not peripheral but structural, shaping Saadi's thought architecture and guiding his literary moralism. By integrating Nahj al-Balāgha's spiritual depth with poetic form, Saadi achieved a synthesis that speaks to both the soul and intellect of his audience.

The research also contextualizes Saadi's literary reception of Nahj al-Balāgha within broader socio-historical dynamics. Unlike purely juridical or theological figures, Saadi navigated the domain of ethics through aesthetic and pedagogical means. His works were written during a time of socio-political upheaval and religious diversification in the Islamic world, where moral authority was as contested as political leadership. In this regard, Imam 'Alī's teachings—particularly those emphasizing justice, moderation, the dangers of hypocrisy, and the responsibilities of leadership—provided a powerful ethical framework. Saadi's appeal to these teachings can thus be seen as both a personal moral compass and a social critique. In many narratives, Saadi's ethical characters model the virtues Imam 'Alī advocated: forbearance, courage, sincerity, and compassion. Importantly, the study notes that even when Saadi paraphrases or modifies the original content, he maintains the spiritual gravity and ethical clarity of the source material. In effect, he not only transmits but

reactivates the moral vision of Nahj al-Balāgha in new linguistic and cultural registers. Such transformation is a testimony to Saadi's unique role as a cultural mediator between Arabic-Islamic theology and Persian ethical-humanistic literature. In conclusion, this study has established that Saadi's engagement with the Nahj al-Balāgha is far more profound than mere thematic borrowing or lexical mimicry. It is a sustained philosophical and ethical dialogue, deeply rooted in reverence for the teachings of Imam 'Alī. Through layered modes of reception—including direct quotations, interpretive paraphrasing, and poetic allusion—Saadi emerges as one of the most articulate literary inheritors of Nahj al-Balāgha's legacy. His works, while fully embedded in the Persian literary tradition, act as vessels of Islamic wisdom and vehicles for ethical instruction. This synthesis allows Saadi's works to function simultaneously as literary masterpieces and spiritual guides. As such, the research contributes to a richer understanding of the dialogical relationship between Islamic theology and Persian literature, opening further pathways for comparative literary studies and Islamic moral philosophy. The findings not only affirm the historical depth of Saadi's religious-literary consciousness but also propose his oeuvre as a potent site for ethical reflection in contemporary Islamic thought.

References

- Daneshpajouh, M., & Alireza Mokhtarpour, G. (2009). *The Master of Speech, Saadi (A Review of the Life and Works of Mosleh al-Din Saadi Shirazi)*. Hamshahri Publications.
- Dashti, A. (1998). *The Realm of Saadi*. Ministry of Culture and Publishing.
- Gholamhossein, Y., & Dr. Mohammad Hassan Mahdavi, A. (1985). *Research on Saadi*. Tous Publications.
- Hashemi, J. (1999). *Saadi and Modern Psychology*. Sherkat Sahami Enteshar.
- Hassanli, K. (2010). *The Morning Window (Revisiting the Life and Words of Saadi)*.